

کالبدشناسی رستم در جهان پیشاشاهنامه‌ای

امیرحسین مقدّس [✉] - ابوالقاسم اسماعیل‌پور مطلق [✉]

دانشجوی دکتری تاریخ ایران باستان دانشگاه اصفهان - استاد فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه شهید

بهشتی

چکیده

رستم دریچه‌ای را می‌ماند که همواره رو به آرمان‌های نوپدید مردم این سامان گشوده می‌شود و رستاخیزهای مکرر جنابش در اقلیم فرهنگ نشان می‌دهد که هنوز چهره‌ای اساطیری این توان را دارد که پاسخ‌گوی نیازهای تاریخی ایرانیان باشد. اگر بر این قول متفق باشیم که «اسطوره» و «تاریخ» می‌توانند زاینده «حماسه» باشند، با نظریستن به شاهنامه، سؤالی که ذهن همگان را به خود مشغول خواهد داشت، این خواهد بود که برجسته‌ترین پهلوان حماسه ملی (که خود وزنه‌ای گران برای دومین پاره از سه‌گانه بلندآوازه شاهنامه است)، از کدامین زهدان تاریخی یا اساطیری (یا حتی حماسی) برون‌جسته و بازنمایاننده کدامین ایزد یا شخصیت ایرانی/آئیرانی است. نگارندگان برای پاسخ به این مسئله، با تدقیق در منابع موجود، خویشکاری‌های رستم و همتیانش را در «اسطوره»، «تاریخ» و «حماسه‌های ایران و ملل همجوار از نظر گذرانیده و متناسب با زمان و امکانات خود بدین پرسش پاسخی درخور داده‌اند. یافته‌های پژوهش حاضر که با تکیه بر منابع کتابخانه‌ای و به‌صورت تطبیقی - تحلیلی فراهم آمده است، نشان می‌دهد که رستم شاهنامه - کیفیتاً و کمیتاً - میراث‌دار «ایندره هندی» (از لحاظ اسطوره‌ای)، «سورنای حرّان» (از لحاظ تاریخی) و «بهیشمه هندی» (از لحاظ حماسی) است.

کلیدواژه: رستم، شاهنامه، ایندره، سورنا، بهیشمه.

تاریخ دریافت مقاله: ۱۴۰۰/۰۱/۲۱

تاریخ پذیرش مقاله: ۱۴۰۰/۰۴/۰۲

*Email: amirhossein.moghaddas@gmail.com (نویسنده مسئول)

**Email: a-esmailpour@sbu.ac.ir

مقدمه

تا به امروز پژوهشگران بسیاری به مسئله «خاستگاه» و «چگونگی تکوین شخصیت رستم» نظر داشته‌اند، اما به جرئت می‌توان گفت که مجموع آنچه تاکنون درباره رستم، تبار، خاندان و خاستگاه او نبشته آمده، نه تنها چیزی از ابهامات زندگی او نکاسته، بلکه مسئله را پیچیده‌تر کرده است؛ زیرا رستم پهلوانی است که نامش «ایرانی»، افعالش «سکایی»، تبارش «سیستانی» و یارانش «پارتی» هستند. براساس قدیمی‌ترین داده‌های موجود، مردمان آسیای مرکزی (خاصه «سغدیان») او را از حدود سه سده پیش از نگارش شاهنامه به نیکی می‌شناختند و پس از به‌نظم درآمدن حماسه ملی نیز، «ایرانیان»، نقش جنابش را (نه تنها بر سر در ابنیه) که بر گرده جان خود کشیدند. اما مشکل اصلی در بازشناسی خاستگاه شخصیت رستم آن است که اصولاً نمی‌دانیم رستم چگونه شخصیتی است و با چه رویکردی باید به شناخت او دست یازیم، زیرا «جهان حماسه» چهارچوب خاص خود را دارد و «اقلیم اسطوره» منطق مخصوص به خود را.

گروهی از پژوهندگان - همچون نولدکه^۱ (۱۹۳۰م.)، مسکوب (۱۳۴۲ش.) و کزازی (۱۳۸۸ش.) - رستم را شخصیتی اسطوره‌ای دانسته‌اند که پژواک هی‌هی و هیهای ایرانیان در درازنای تاریخ بوده است. (نولدکه ۱۹۳۰: ۱۶-۲۰) این دسته از پژوهشگران حتی به نمادینگی شخصیت رستم اشاره‌ها داشته‌اند و او را «آبرمردی فراسوی» خوانده‌اند. (رک. کزازی ۱۳۸۸: ۶۳-۶۴؛ مسکوب ۱۳۴۲: ۹-۱۱)

از سوی دیگر، پژوهشگرانی که به «اصالت تاریخ» و «تقدم آن بر اسطوره» باورمند هستند، تبارشناسی رستم را منوط به تعیین تاریخی تقریبی برای عصر او دانسته‌اند و از آنجا که در شاهنامه، پهلوانان اوستایی و سیستانی دوشادوش پهلوانان تاریخی (اشکانی) به تصویر کشیده شده‌اند، (بارشاطر ۱۳۶۳: ۱۹۷) قاطبه پژوهشگران تاریخ‌مدار - نظیر کویاجی^۲ (۱۹۳۶م.)، شهبازی (۱۹۹۳م.) و پورشریعتی (۲۰۰۸م.) - رستم را برآمده از عصر شهریاری «ملوک بنی اشکان» فرض کرده‌اند. تاریخ‌مداران

1. Theodor Nöldeke

2. Jehangir Cooverjee Coyajee

بر این باورند که تصویر تاریخی «رستم اشکانی» را مهبی غلیظ از گزارش‌های نیمه‌تاریخی و اسطوره‌ای پوشانده است. (کویاجی ۱۹۳۶: ۲۳۰)

در این میان، گروهی نیز با ادغام دو رویکرد بالا، رستم را مجموعاً برآمده از «اسطوره و تاریخ» دانسته‌اند؛ پهلوانی که نه تنها کارنامه‌اش مشحون از اعمال بغانه است، که حتی با تنی چند از پهلوانان و شاهان تاریخی قرابت‌های غیرقابل انکاری دارد. (آلشن ۱۳۷۳: ۱۳۹-۱۵۰؛ دیویدسن^۱ ۱۹۹۴: ۲)

برخلاف عقیده این‌گونه قلم‌زنان، بوده‌اند پژوهشگرانی که خاستگاه بنیادین رستم را جهان قهرمان‌پرور «حماسه» یافته‌اند. این دسته از پژوهشگران، رستم را شخصیتی حماسی دانسته‌اند که نه با گُنْدُفَرِ تاریخی صمنی داشته و نه با گرشاسب اساطیری. (ر.ک. سرکاراتی ۱۳۷۸: ۵۰)

چنان‌که مشاهده می‌شود، مسئله خاستگاه پور زال، کلافِ گره‌خورده‌ای را می‌ماند که گره‌گشودن از آن، مستلزم رویکردی است «همه‌جانبه» به شخصیت رستم. در پژوهش حاضر، نگارندگان برآن‌اند تا به صورت «موضوعی» و «گاه‌نگارانه»^۲ ذیل سه رویکرد «اسطوره‌نگارانه»، «حماسه‌محور» و «تاریخ‌نگارانه»، سرگذشت و خویشکاری‌های مشابه میان رستم و هم‌تایانش را بررسی کرده و از شخصیت‌هایی که در تکوین سرشت او اثرگذار بوده‌اند، سیاه‌های به دست دهند.

سؤال پژوهش

در حماسه‌ها و اساطیر جهان، اَبَرپهلوانان یا از تبار ایزدان‌اند و سرشتی قدسی دارند (که اصطلاحاً به آنان نیمه‌خدا^۳ می‌گویند)، یا ایزدانی تکوین‌یافته هستند که در «گذار از اسطوره به حماسه» در جامه‌ای نو رخ نموده‌اند. اگر بر این قول متفق باشیم و اسطوره (و تاریخ) را زایاننده حماسه بدانیم، باید به این پرسش پاسخی

1. Olga M. Davidson
3. Demi-God

2. Chronological

در خور دهیم که کدامین «ایزد»، «پهلوان» یا «شخصیت تاریخی»، رُستنگاهِ شخصیتِ رستم بوده و چه خویشکاری‌هایِ مشابهی در سرگذشتِ رستم و همتایانش قابل شناسایی است.

اهمیت و ضرورت پژوهش

رستم بی‌گمان پیچیده‌ترین شخصیت شاهنامه است و مسئله خاستگاه او از دشوارترین مسائل حماسه ملی. اهمیت شناسایی خاستگاه رستم خاصه در آبرپهلوان‌بودگی اوست، چه آبرپهلوانان، گرانیگاه هویتی یک ملت به‌شمار می‌روند. پی‌بردن به خاستگاه رستم می‌تواند بر ما آشکار سازد که چه عناصری از جهان ایرانی یا آیرانی در شکل‌گیری آبرپهلوان حماسه ملی ایران اثرگذار بوده و کدامین ضرورت(های) تاریخی به خلق و تداوم اسطوره رستم منجر شده است. بدین اعتبار، خارخار شناخت شخصیت مَلَوَن و صدالبته پُر رمز و راز رستم، نگارندگان را به برداشتن گامی دیگر در این وادی ترغیب کرد.

پیشینه پژوهش

سوای آثاری که در مقدمه پژوهش مضبوط افتاد، در رده‌بندی تحقیقاتی که به هر نحو، گوشه‌چشمی به مسئله پژوهش حاضر داشته‌اند، دو گروه از آثار را باید از یکدیگر بازشناساند: ۱. آثاری که درباره «شاهنامه» یا «تاریخ اساطیری ایران» نوشته شده‌اند و در آنها به مناسبت و گاهگه، به رستم و مسئله خاستگاه او استشهاد شده است؛ ۲. آثاری که اختصاصاً وجوه شخصیتی رستم را واکاویده، اعمال و افعال او را در بوتۀ نقد و بررسی گذاشته‌اند. از آثار گروه نخست، کینانین به خامۀ آرتور

کریستن‌سن،^۱ جستاری چند در فرهنگ ایران نوشته مهرداد بهار و درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی اثر سعید حمیدیان قابل یادکرد هستند. درخصوص آثار دسته دوم نیز می‌توان به پژوهش‌های ممتّع زیر اشاره داشت:

خالقی مطلق (۱۳۸۸ش) در مدخل «رستم»، که در سومین مجلد از *دانشنامه زبان و ادب فارسی* به طبع رسیده، با پیش چشم داشتن پیشینه حضور رستم در منابع ایرانی و آیرانی، مسئله خاستگاه او را دیگر بار به بحث گذاشته است.

اردستانی رستمی (۱۳۹۷ش) در پژوهش ارزشمند خود با عنوان «تیشتر / اوستا، رستم شاهنامه»، به تاسی از دیدگاه دیویدسن و قریب که رستم شاهنامه را باز نمود حماسی آپم‌نپات می‌دانستند، رستم را نه مستقیماً با او که با نوّه وی، تیشتر، در ارتباط دانسته و هشت ویژگی و خویشکاری یکسان را در سرگذشت هر دو شناسایی کرده است.

نظری فارسانی (۱۳۹۸ش) نیز در پژوهش اخیر خود با عنوان «رستم، سرباز مهر»، لقب «تاج‌بخش» و تن‌پوش رستم موسوم به «ببر بیان» را بر پایه گنجینه واژگانی «زبان سکایی» مورد مذاقه قرار داده و رستم را «نماینده مهرایزد بر روی زمین» معرفی کرده است. تفاوت نوشتار حاضر با پژوهش‌های یادشده در دسته‌بندی منسجم و رویکرد همه‌جانبه نگارندگان به وجوه شخصیتی رستم و هم‌تایان اوست.

کالبدشناسی رستم در جهان پیشاشاهنامه‌ای

رویکرد اسطوره‌نگرانه

ایران‌شناس نامدار آلمانی، ژوزف مارکوارت (۱۸۹۵م)،^۲ نخستین پژوهشگری بود که به وجوه «غیرحماسی» شخصیت رستم توجه نشان داد. مارکوارت بر این باور

1. Arthur Emanuel Christensen

2. Josef Markwart

بود که رستم شاهنامه در حقیقت باز نمود گرشاسب^۱ اوستاست. او واژه «رستم» را همچون «نریمان» از القاب گرشاسب می‌دانست و بر این باور بود که این دو شخصیت نه تنها در اعمال پهلوانی قرینه یکدیگرند، که حتی لغزش‌های مذهبی - یا به زعم او دژدینی‌هایی - مشابه داشته‌اند: پری خنثی‌تی^۲ گرشاسب را فریفت و اسفندیار - پهلوان دین بهی - به دست رستم از پای درآمد. (مارکوارت ۱۸۹۵: ۶۴۳) گروهی از پژوهشگران نظیر هرتسفلد (۱۹۳۵م)^۳ و ویکاندر (۱۹۵۰م)^۴ این نظریه را صائب شمرده، شاخ و برگش داده‌اند.^(۱) برای مثال، به زعم ویکاندر، «رستم» جانشین حماسی گرشاسب اسطوره‌ای بوده است» (ویکاندر ۱۹۵۰: ۳۱۷-۳۲۰) یا حتی ماریان موله،^۵ «رستم را صورت زردشتی شده گرشاسب غیرزردشتی می‌پندارد» و او را خلف گرشاسب گرزگیر معرفی می‌کند. (به نقل از سرکاراتی ۱۳۷۸: ۴۲) هرتسفلد اما بیش از دیگران بر تکوین شخصیت گرشاسب به رستم تأکید ورزیده و همچون مارکوارت نتیجه می‌گیرد که پهلوانی‌های رستم حاصل امتزاج روایات اساطیری گرشاسب و اخبار تاریخی گندُفر بوده است. (هرتسفلد ۱۹۳۵: ۶۲-۷۰)

پس از گرشاسب نوبت به اَبَرپهلوان اساطیری یونان، هراکلس می‌رسد. دیویدسن (۱۹۹۴م) در ادامه تحقیقات نولدکه و دومزیل^۶ برای یافتن الگویی جامع از «پهلوان هندواروپایی»، ویژگی‌های مشترک این دو پهلوان را در پژوهش خود، شاعر و پهلوان در شاهنامه، سیاهه کرده است. ویژگی‌هایی چون ۱. سخت‌زادگی (زایش خلاف آمد عادت)؛ ۲. دخالت ملکوتی در زایش پهلوان (سیمرغ و گالینثیاس)^۷؛ ۳. انجام اعمال پهلوانانه در کودکی (پیل سپید و شیر کیتایرون)^۸؛ ۴. گرزگیری؛ ۵. تاج‌بخشی؛ ۶. شکم‌بارگی؛ ۷. شهریاری بر اقلیمی دورافتاده (سیستان و فثیا)^۹؛ ۸. اختیار کردن چند همسر؛ ۹. فرزند (خانواده) گشتی (سهراب و فرزندان

1. Kərəsāspa (Av.)/ Karsāsp, Karišasp (MP.)

3. Ernst Emil Herzfeld

5. Marijan Molé

7. Galinthias

9. Phthia

2. Xnāoaitī

4. Stig Wikander

6. Georges Dumézil

8. Lion of Cithaeron

مگارا^۱؛ ۱۰. پشت سر نهادن هفت (دوازده) خان؛ ۱۱. اژدهاکشی؛ ۱۲. خدمت کردن به پادشاهی سفیه و بوالهوس (کی کاووس و ایوریستئوس^۲)؛ ۱۳. ارتباط با قوم سکا؛^(۲) ۱۴. به تن داشتن جوشنی زخم‌ناپذیر (ببر بیان و پوست شیر)؛ ۱۵. در اختیار داشتن باره‌ای افسانه‌ای (رخش و پگاسوس^۳) و ۱۶. به قتل رساندن قاتل خود پیش از مرگ (شغاد و نستوس^۴) از جمله شباهت‌های جالب توجه میان رستم و هراکلس است. (دارا ۱۳۹۱: ۱۰۴-۱۰۵؛ دیویدسن ۱۹۹۴: ۹۵-۱۰۲)

حکومت یکصد و پنجاه ساله یونانیان بر بلخ عاملی مهم در تلفیق فرهنگ ایران و یونان در بستر ایران شرقی (زادگاه شخصیت رستم) بوده است. افزون بر این، می‌دانیم که مهاجران یونانی برای هراکلس تندیس می‌ساخته، او را به‌عنوان ایزدِ جنگ می‌پرستیده‌اند. (فرای ۱۹۸۳: ۲۷۴) بدین اعتبار، تأثیرپذیری رستم از همتای یونانی‌اش چندان دور از ذهن نمی‌تواند باشد.

از «گرشاسب هندوایرانی» و «هراکلس یونانی» که بگذریم، دیگر همتایان اساطیری رستم سرشتی ایزدین دارند و از حیث خویشکاری، ایندیره^۵ - سرور خدایان ودایی - بیشترین میزان شباهت را به رستم دارد. در *ودها*، ایندیره به‌عنوان ایزدِ جو و کیهان ظاهر شده است، ایزدی که ناظر بر بارش باران است و در ابرها منزل دارد؛ از این رو، گاه او را ایزدِ حاصلخیزی نیز خوانده‌اند. (دنیلو^۶ ۱۹۹۱: ۱۴۰) این ایزدِ جنگجو بر طوفان سلطه دارد و جنگ‌افزار مشهورش «آذرخش» (وَجْرَه)^۷ است. از جمله صفات او می‌توان به «هزاربیشه»، «دارنده دشت‌های فراخ» و «صاحب گاوآهن» اشاره کرد.

نظریه تکوین ایندیره به رستم خاصه نزد پژوهشگران ایرانی نظریه‌ای مقبول بوده است. مانندگی رستم به ایندیره موقوف به این موارد است: ۱. پهلوزادگی؛ ۲. انجام اعمال پهلوانانه در کودکی (پیل کشی و به گردش درآوردن چرخ خورشید)؛ ۳. به

1. Megara
3. Pegasus
5. Indra
7. Vajra

2. Eurystheus
4. Nessus
6. Alain Daniélou

ارث بردن گرز از نیای خود؛ ۴. اژدهاکشی؛ ۵. دیوکشی؛ ۶. درشت اندام بودگی؛ ۷. نبرد با دشمنانی سهمگین؛ ۸. در اختیار داشتن اسپان غیرعادی و جادویی (رخش و اوچ چیسراواس^(۱))؛ ۹. ارتکاب بزه و نابخردی‌ها؛^(۳) ۱۰. حيله‌گر بودگی؛ ۱۱. می‌خوارگی و سومه‌نوشی؛ ۱۲. شکم‌بارگی؛ ۱۳. خشم‌آوری؛ ۱۴. پهلوان‌بودگی؛ ۱۵. درمان‌بخش‌بودگی و بازگرداندگیِ روشنی چشم؛ ۱۶. در اختیار داشتن شی‌ای طلایی؛^(۴) ۱۷. به تن داشتن زرهی آسمانی و زخم‌ناپذیر؛ ۱۸. شکست‌ناپذیربودگی و ۱۹. بخشندگی. (بهار ۱۳۷۶: ۳۷-۳۸؛ اسماعیل پور مطلق ۱۳۹۸: ۸۹-۹۳؛ نصرافهانی و صادقی ۱۳۹۱: ۲۵۳-۲۵۴)

افزون بر موارد بالا، زبان‌شناسان نام ایندره را برگرفته از *indu* به معنای «قطره» گرفته‌اند و البته پیشتر اشاره شد که از خویشکاری‌های وی «نزول باران» بوده است. (دنیلو ۱۹۹۱: ۱۴۲) شگفت آنکه نام رستم نیز از لحاظ ریشه‌شناختی با «آب» و «رود» ارتباطی تنگاتنگ دارد. (مقدّس ۱۳۹۸: ۵۲۰-۵۲۱)

با ورود به ایزدستان ایران، خواهیم دید که چهار تن از بغان پارسی، خویشکاری‌های ایندره را به خود جذب کرده‌اند: «بهرام»، «مهر»، «تیشتر» و «شهریور». زین میانه، اگر شهریور را کنار بگذاریم -چه تنها وظایف طبقاتی ایندره بدو رسیده- سه ایزد دیگر (یعنی بهرام، مهر و تیشتر) هر یک شباهت‌هایی به پور زال دارند.^(۵)

بهار اگرچه به تأثیرپذیری «رستم حماسی» از «ایندره-بهرام اسطوره‌ای» باورمند بود، (همان: ۴۹۰) رستم را بیشتر صورت تکوین‌یافته «ایندره هندی» می‌دانست تا «بهرام ایرانی». (بهار ۱۳۹۳: ۲۳۶-۲۳۷) به بیان دیگر، بهار معتقد بود که ایندره در فرهنگ ایران به رستم تبدیل شده است و نه به بهرام. در همین راستا، سرکاراتی باور داشت که «در آیین مزدیسنا، بسیاری از صفات و نقش‌های ایزد جنگاوری و پیروزگری و ارتشستاری از بهرام‌ایزد به مهرایزد منتقل شده، چنان‌که گاه، مهر بیشتر از بهرام به ایندره هندی [می‌ماند].» (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۲۴۰)

مریم دارا (۱۳۹۱ش) نیز به برخی از شباهت‌های بنیادین «بهرام / اوستا» و «رستم شاهنامه» توجه نشان داده است. به زعم او، «هر دو «کیفردهنده به پیمان‌شکنان»، «جنگجو»، «همیشه پیروز»، «پرخرد»، «ظلم‌ستیز»، «دارای فضایل اخلاقی»، «ثروت‌بخش» و «مسلح» بوده‌اند» و از بهرام - همچون رستم - همواره با صفات عالی نظیر «پیروزمندترین»، «نیرومندترین» و... نام رفته است. (دارا ۱۳۹۱: ۱۱۲) وی بر این باور است که صفت «یاری‌رسانندگی به نیازمندان در مواقع بحرانی» و «درفش‌داری» از جمله صفات مشترک میان رستم و بهرام است. (همانجا) از سوی دیگر، «بهرام، بینایی، تندرستی و نیروی جنسی می‌دهد و رستم، کی‌کاووس و همراهان او را پس از گذشتن از هفت‌خان با خون جگر دیو سپید بینا می‌کند، ولی در عوض اسفندیار را کور می‌کند تا بر او پیروز شود.» (همان: ۱۱۲-۱۱۳) دارا «ورجاوندی» را (در معنای «نیرومندبودگی») صفت مشترک بهرام و رستم دانسته، «فره‌مندی» و «شرقی‌بودن» را از اشتراکات این دو خوانده و بن‌مایه «پیشگویی پیش از زایش» را در سرگذشت هر دو شناسایی کرده است. در پایان، دارا نتیجه می‌گیرد که اگرچه بهرام و رستم همانندی‌های بسیاری دارند، از آنجا که «بهرام داستانی ندارد که از طریق مقایسه داستان‌های او با رستم بتوان به بعضی ویژگی‌های او دست یافت»، نمی‌توان به‌طور قطع، آن دو را یکی یا یکی را تکوین‌یافته دیگری قلمداد کرد. (همان: ۱۱۲-۱۱۳)

مهرایزد نیز که بیش از دیگر باشندگان ایزدی ایرانی به ایندره می‌ماند، از جهات بسیاری به رستم شاهنامه مانده است. سیروس شمیسا این مسئله را به تفصیل در کتاب *طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار* (۱۳۷۶ش) به بحث گذاشته است. شمیسا بر این باور است که نمی‌توان به سادگی قبول کرد که انگیزه نبرد میان رستم و اسفندیار تنها «اطاعت کورکورانه از فرمان نابخردانه [گشتاسپ] شاه بوده باشد!» (شمیسا ۱۳۷۶: ۱۷) شمیسا موشکافانه داستان رستم و اسفندیار را بررسی کرده، نتیجه می‌گیرد که این داستان درحقیقت بازنمود نمادین تقابل آیین کهن (مهرپرستی) و آیین نو (مزدپرستی) است. البته مسئله «دژدینی رستم» و «انگیزه‌های مذهبی نبرد رستم و اسفندیار» چندی است که مقبولیت پیشین را ندارد و بسیاری از ایران‌شناسان و شاهنامه‌پژوهان دلایل ناصواب بودن این نظریه را گوشزد کرده‌اند.^(۶) به هر روی، حتی اگر مهرآیین بودن رستم نظریه‌ای مقبول نباشد، بی‌تردید نمی‌توان

بر خویشکاری‌های مشابه رستم و مهرایزد خط بطلان کشید؛ «گرزگیری»، «فره‌مندی»، «اژدهاکشی» و «جنگ‌سالاری» تنها شمه‌ای از این شباهت‌هاست. از دیگر ایزدانی که خویشکاری ایندَره بدو رسید، ایزد باران، تیشتر بود. حمیدرضا اردستانی‌رستمی (۱۳۹۷ش) در مقاله ممتّع خود با عنوان «تیشتر / اوستا، رستم شاهنامه»، به هشت مؤلفه یکسان در شخصیت و خویشکاری تیشتر و رستم اشاره داشته است. به باور او، ۱. رویارویی رخس با اژدها در خان سوم، یادآور ستیز تیشتر و دیو آپوش در پیکر اسبانی درشت‌اندام است؛ ۲. رستم و خاندان او با «آب» پیوندی تنگاتنگ دارند، همچون تیشتر که ایزد باران است و با «آب» در پیوند؛ ۳. سیمرغ، درمان‌بخش دردهای رستم است، همان‌گونه که تیشتر را در اوستا «درمان‌بخش تیزپرواز» خوانده‌اند؛ ۴. رستم را در شاهنامه به «آفتاب سپیده‌دم» تشبیه کرده‌اند که یادآور زندگی خورشیدگون تیشتر است؛ ۵. «رستم در شاهنامه» تیغ بخت پنداشته می‌شود که بنا بر بندهش، آن سلاح زروان یا ایزد وای است که با باد ارتباط دارد و باد، در متون زردشتی یاری‌دهنده تیشتر در آب‌رسانی به گیتی است؛ ۶. هر دو تارومارکننده پریان و دیوان هستند؛ ۷. رستم شاهنامه همچون تیشتر / اوستا، به ستیز با افراسیاب آپوش‌مانندی که مظهر خشک‌سالی و آفت است، برمی‌خیزد؛ ۸. «همان‌گونه که آرش با تیشتر پیوند دارد، رستم نیز از پارت‌ها - که از نژاد آرش هستند - نَسَب دارد و همانند آرش با تیشتر پیوند می‌یابد.» (اردستانی‌رستمی ۱۳۹۷: ۵۵، ۵۸-۶۱)

پرویز رجبی (۱۳۸۱ش) زمانی جهت بازجستِ ردپای شخصیت‌های تاریخی در حماسه ملی، بازخوانی موشکافانه دین‌نشت / اوستا (به‌ویژه یشت‌ها) را تجویز کرده بود. الگا دیویدسن آمریکایی، به تاسی از این دیدگاه، زامیادیشْت / اوستا را دیگر باره بررسی و مابه‌ازای ایزدین رستم را آپم‌نپات^۱ (بُرزایزد) معرفی کرد. آپم‌نپات به معنای «نوه آب» / «زاده آب» است و از یاوران ایزدبانو آناهید است. (یشت ۵: ۷۲؛ ر.ک. یشت‌ها ۱۳۹۴: ۲۲۳) خویشکاری این ایزد هندوایرانی - براساس آنچه در فروردین‌یشت / اوستا آمده - «تقویت فرماندهان» و «درهم‌کوبیدن شورش‌ها» است.

(یشت ۱۳: ۹۵؛ ر.ک. یشت‌ها ۱۳۹۴: ۴۹۴) لقب او «شیدور» و «تیزاسب» است و از دیگر وظایف او، نجات دادن افرادی است که گرفتار امواج دریا شده‌اند. در بند ۵۱ از زامیادیشْت نیز می‌خوانیم که چون فرّه از جمشید بگریخت، اژی‌دهاک‌ای جادو به‌دنبالش افتاد، پس فرّه به دریای فراخ‌کرت جست و آپم‌نیات‌آش نگاهبان شد.

به‌زعم دیویدسن، پاسداری رستم از فرّه و تاج و تخت کیان، درست همانند خویشکاری آپم‌نیات در حفظ فرّه از چنگ افراسیاب و اژی‌دهاک است و البته جز این، دلایل دیگری را برای تقویت فرضیه خود اقامه کرده است، از جمله: ۱. زاده «آب» بودن/ارتباط با واژه «آب»؛ ۲. هر دو تن نه تنها حافظ فرّه‌اند، بلکه آن را به دیگران عطا می‌کنند؛ ۳. مانده‌کردن هر دو به خورشید در *اوستا* و *شاهنامه*؛ و ۴.

ارتباط هر دو با خطه سیستان. (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۴۵؛ دیویدسن ۱۹۹۴: ۱۱۰-۱۲۷)

واپسین ایزدی که با پور زال شباهت‌های غیرقابل‌انکاری دارد، «وای»^۲ است: مینوی باد و ایزدِ جنگ. ویکاندر در مقاله «درباره بنیادهای مشترک هندوایرانی حماسه ایران و هند» بدین نکته اشاره داشته که رستم *شاهنامه*، در حقیقت، تجسم مردانه‌ای است از «وای»/ *اوستا*. او همچنین -به قرینه- زال زر را تجسمی از زروان، ایزدِ زمان پنداشته است. (ویکاندر ۱۹۵۰: ۳۱۰-۳۲۰) این نظریه اگرچه مخالفِ سرسختی چون مهرداد بهار داشته، اما ادله محکمی دال بر تکوین این ایزد به رستم در دست است. (ر.ک. بهار ۱۳۹۳: ۲۴۷) بهار مختاریان نیز در مقاله «اکوان دیو: اکومن یا اکوای دیو»، اکوان را نمودگار «وای بد» در روایات اساطیری ایران دانسته است. مختاریان توضیح می‌دهد که اکوان دیو در *شاهنامه* سه خصیصه درخور توجه دارد: ۱. «زرینگی»؛ ۲. «مرگ‌آوری»؛ و ۳. «بادپیشگی». (ر.ک. فردوسی ۱۳۸۶، ۳: ۲۹۱) او با بهره‌گیری از آراء ویکاندر و بازخوانی موازی داستان *شاهنامه* و روایات اساطیری نتیجه می‌گیرد که «اکوان دیو» *شاهنامه* دقیقاً با خویشکاری‌های «وای بد» به خدمت داستان فردوسی درآمده است. (مختاریان ۱۳۹۲: ۷۴-۸۰)

از این رو، با توجه به خصائص ذکر شده برای اکوان، می‌توان چنین استدلال کرد که کشنده او یعنی رستم نمادی از ایزد باد [= وای] است. البته مختاریان جز این، ادله دیگری همچون دشمنی گرشاسب و کیخسرو با «وای» و نیز ریشه‌شناسی نام اکوان [«اکوای» ← «آک وایو»^۱ ← «وای بد»] را جهت تقویت نظریه خود اقامه کرده است. افزون بر اینها، می‌دانیم که رستم شاهنامه وحدتی است از گوهرهای متضاد: «جوانمرد و ناجوانمرد است. مهربان و نامهربان است. برتن و فروتن است. بی‌باک و ترسو است. ساده‌دل و نیرنگ‌باز است. آزمند و نیازمند است. نیکوکار و بدکار است و خلاصه چون جهان طبیعتی گردان دارد.» (سرامی ۱۳۹۲: ۷۹۷-۷۹۸) این چهره متناقض‌نمای رستم با سیمای دوگانه وای (وای وه و بد) در روایات اساطیری، نظریه ماندگی این دو شخصیت به یکدیگر را قوت می‌بخشد.

رویکرد حماسه‌محور

بهمین سرکاراتی در مؤخره خود بر مقاله «رستم، یک شخصیت تاریخی یا اسطوره‌ای؟» در پاسخ به «محققان اسطوره‌نگر و تاریخ‌باور» به این نکته اشاره داشت که خاستگاه اصلی رستم جهان «حماسه» است و در قلمرو تاریخ و اسطوره به جست‌وجوی او برآمدن چیزی جز سهو نمی‌تواند بود. (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۵۰) پیش از فهرست کردن همالان حماسی رستم، تذکار این نکته بی‌فایده نخواهد بود که نگارندگان، پهلوانانی را که تنها در یک بن‌مایه^۲ بخصوص (همچون پسرکشی یا برون‌همسری) با رستم شباهت داشته‌اند را در بررسی‌های خود نادیده گرفته‌اند و پر واضح است که تمام پهلوانان پسرکش یا روئین‌تن‌اوژن جهان - از کوخولین^۳ گرفته تا بُگداگِسَرخان^۴ - امکان تأثیرگذاری بر رستم را نداشته‌اند.

1. Aka Vāyu
3. Cúchulainn

2. Motif
4. Bogda Gessar Khan

نگارندگان با مذاقه در حماسه‌های باستانی ملل مجاور، به این نتیجه رسیده‌اند که در عصر باستان، تنها دو سرزمین هند و یونان توان دادوستدهای فرهنگی را با ایران شرقی (که خاستگاه روایات رستم بوده) داشته‌اند. با پیش چشم داشتن حماسه‌های کهن هند و یونان (مهابهارته،^۱ راماینه،^۲ بهگود گیتا^۳ و ایلیاد^۴)، می‌توان گفت که در این «پهلوان‌کده‌ها»، شش تن بیشترین شباهت را به رستم دارند؛ در یونان: ۱. آخیلئوس،^۵ و ۲. هکتور؛^۶ و در هند: ۳. بهیشمه،^۷ ۴. کریشنا،^۸ ۵. رامنا،^۹ و ۶. ارجونا.^{۱۰}

همسانی‌های رستم با آخیلئوس

۱. آخیلئوس بی‌گمان برترین قهرمان (پهلوان اول) ایلیاد است و همچون رستم شاهنامه به تنهایی از پس سپاهی برمی‌آید؛ ۲. غیبت او در روحیه سپاهیان موجب نومیدی است؛ ۳. همانند رستم، جمعی پریشان از اضرار است؛ ۴. جوشنی زخم‌ناپذیر به تن دارد که ساخته دست هفایستس،^{۱۱} ایزد آهنگری، است؛ ۵. به سان رستم، باره‌ای افسانه‌ای در اختیار دارد (کسانئس^{۱۲}) و شگفت آنکه اسپان ایشان در چهار ویژگی اشتراک دارند: دریایی بودن، دارا بودن دیدی خداداد، ماندگی به خداوندشان، و صحبت کردن با آنان؛ ۶. رابطه رستم با شهریار جاه‌طلب و خودخواهی چون کی‌کاووس، همانند کشمکش آخیلئوس و آگاممنون است؛ ۷. حضور آخیلئوس در سپاه آگاممنون سبب شد که حتی ترویای تسخیرناپذیر، در مقابل ارتش یونان به زانو درآید، همچون رستم که همواره مرد سربلند میادین دشوار و گاه غیرممکن بود. (اسلامی‌ندوشن ۱۳۷۸: ۱۹۳-۱۹۷)

1. Mahābhārata
3. Bhagavad Gita
5. Achilles
7. Bhishma
9. Rama
11. Hephaestus

2. Rāmāyana
4. Iliad
6. Hector
8. Krishna
10. Arjuna
12. Xanthos

همسانی‌های رستم با هکتور

فرضیه همسان‌انگاری رستم و هکتور خاصه از آن رو جالب است که هر دو، با پهلوانی روئین‌تن به ستیز برخاستند، با این تفاوت که یکی موفق به شکست هم‌اورد خود شد و دیگری، جان خود را در میدان نبرد -مردانه- از کف داد. افزون بر این، هم رستم و هم هکتور پیش از به استقبال اجل محتوم شتافتن، به نیکی می‌دانستند که در هر صورت بازنده کارزارند؛ کارزاری که بدیشان تحمیل شده بود و نقشی در درگرفتن و علاقه‌ای به شرکت در آن نداشتند.

رستم به چند دلیل می‌تواند هم‌تای ایرانی هکتور دانسته شود: ۱. هر دو سپهسالار ارتش سرزمین کوچک‌ترند (سیستان و ترویا)؛ ۲. هر دو با فردی «مطروذ» در ارتباط هستند (زال و پاریس)؛ ۳. شکست هم‌اوردشان با امدادهای غیبی همراه است: پاریس، تیری را به پاشنه آخیلئوس می‌زند که آپولون‌آش راهبر است و چشمان اسفندیار از تیری به گزش درمی‌آید که رهنمود سیمرخ است؛ ۴. انتقام‌گیری اُدیسئوس از شهر ترویا به لشکرکشی بهمن به سیستان همانند است؛ و ۵. زادگاه هر دو پهلوان (سیستان و ترویا) ویران می‌شود و فاتحان، مردمانش را از دم تیغ می‌گذرانند. (بهار ۱۳۹۳: ۲۴۳-۲۴۲؛ اسماعیل پور مطلق ۱۳۹۰: ۹۳)

همسانی‌های رستم با بهیشمه

همان‌گونه که جهان شاهنامه، بر مبنای اندیشه سیاسی مزدایی - آوردگاه دو سپاه خیر و شرّ [- ایران و توران] است، (رضایی‌راد ۱۳۷۰: ۲۵) در حماسه عظیم مه‌بهارانه نیز شاهد تقابل اردوگاه «خیر» با لشکریان «شرّ» هستیم: «پانداواها»^۱ (به‌عنوان جناح

1. Pāṇḍava

خیر) و «کوروه‌ها»^۱ (که عموزادگان پانداواها هستند، به‌عنوان سپاهیان تاریکی). پانداواها فرزندان «پاندو»^۲ هستند، شهریاری سالخورده که توان همبستری با همسران خود «کونتی»^۳ و «مادری»^۴ را نداشت. پس کونتی، از چند ایزد گزیده و صاحب‌شان خواست که به علت ضعف «پاندو»، با او و «مادری» درآمیزند. بدین‌گونه، «کونتی» از سه ایزد والاتبار هندی یعنی «دارما»، «وایو» و «ایندره» به‌ترتیب صاحب سه پسر به نام‌های «یودیستیرا»،^۵ «بهیشمه» و «ارجونا» شد.

و اما همسانی‌های رستم با بهیشمه: ۱. نخستین نشانه‌های زورمندی و پهلوانی‌شان در کودکی آشکار می‌گردد؛ ۲. در طفولیت، ایشان را دایگان متعدد شیر می‌داده‌اند؛ ۳. بهیشمه پهلوان گرزور (Gadadhara) حماسه هند است، همچون رستم که گرزگیر شاهنامه است؛ ۴. در مه‌بهاراته آمده که بهیشمه به توصیه آریاکا،^۶ جد مادری خود، از معجون جادویی نوشید و اینچنین، قدرت ده‌هزار فیل را در خود احساس کرد. مؤسس خورناتسی^۷ - مؤرخ ارمنی سده پنجم میلادی - نیز در تاریخ ارمنستان نوشته است که «رستم سگری به اندازه صدویست پیل قدرت داشت»؛ (مؤسس خورناتسی ۱۹۷۸: ۱۴۱) ۵. شکم‌بارگی و اشتهای زیاد هر دو مثال زدنی است، تا بدانجا که یکی از القاب بهیشمه، Vrikodara است، به معنای «کسی که معده‌ای چون گرگ دارد»؛ ۶. هر دو از موهبت عمر طولانی بهره‌مند بوده‌اند: رستم در هنگامه نبرد با اسفندیار «ز پانصد همانا فزون سال داشت» و - به‌عنوان تاج‌بخش - به تمام شهریاران کیانی خدمت کرد. بهیشمه نیز «پهلوان کلیدی» یا به زعم دومزیل، Framing Hero مه‌بهاراته بود و از آغاز حماسه، گذر نسل‌ها را به چشم دید و تا زمان مرگ خود خواسته‌اش، قهرمانی بلامنازع باقی ماند؛ ۷. از اعقاب ایشان کسی تاج شهریاری را بر سر نهاد؛ ۸. بهیشمه را «فرزند رود گنگ» می‌خوانند، رستم نیز فرزند «رودابه» است، به معنای «زنی از آب رود». گذشته از

1. Kaurava

3. Kunti

5. Yudhishtira

7. Movses Khorenatsi

2. Pandu

4. Mādi

6. Aryaka

این، نام خودِ رستم نیز از لحاظ ریشه‌شناختی با آب در ارتباط است؛ و در نهایت ۹. نحوهٔ مرگ این دو و «از پشت خنجر خوردن‌شان» خالی از شباهت نیست. (شروو^۱: ۱۹۹۸: ۱۶۲-۱۶۵)

همسانی‌های رستم با ارجونا

«ارجونا»، برادر «بهیشمه»، فرزندِ «ایندره» و «کونتی» است. او نیز چون برادرش، پهلوانی بزرگ است و در مه‌بهاراته بارِ بیشترِ حوادث و جنگ‌ها را به دوش می‌کشد. و اما همسانی‌های رستم با ارجونا: ۱. قاعدتاً از آن‌جا که ارجونا «چهر از ایندره دارد»، در ویژگی‌هایی به پدر مانده است و از این حیث به رستم شباهت می‌یابد؛ ۲. هر دو از شهری بیگانه زن ستانندند: رستم با تهمینهٔ سمگانی و ارجونا با چترانگدای^۲ من‌پوری^۳ مواصلت کرد؛ ۳. هر دو دست خود را به خون پسران‌شان آلودند: رستم در راه دفاع از خاک ایران سهراب را کشت و ارجونا، در راه پاسداری از سنن، پسر خود، برباهن^۴ را هلاک ساخت؛ ۴. در هر دو داستان نشانی از دارویی زندگی‌بخش به چشم می‌خورد: «نوشدارو» و «سمجیونی»^۵، و طرفه آنکه هر دو پهلوان از به دست آوردن آن درماندند؛ ۵. هر دو، برادر خود را به قتل رساندند: رستم نابرداری خود شغاد را به درخت دوخت و ارجونا، برادر خود کارنا^۶ را در نبردی هجده‌روزه از پای درآورد؛ ۶. در هر دو داستان، پهلوانان برای نجات جان پادشاه خود راهی سفری پرخطر شدند: رستم برای نجاتِ جانِ کی‌کاووس هفت‌خان را پشت سر گذاشت و ارجونا در راه نجاتِ یودیستیرا از هفت آزمون دشوار گذر کرد.

1. Prods Oktor Skjærvø
3. Manipura
5. Samjivani

2. Chitrangada
4. Babhruvahana
6. Karna

همسانی‌های رستم با کریشنا

«کریشنا» - قهرمان بزرگ *مهابهارته* - و «راما» - پهلوان محبوب *راماینه* - نسبت به «ارجونا» و «بهیشمه»، جلوه‌های بغاانهٔ پررنگ‌تری دارند و به‌عنوان آواتارهای ویشنو^۱ پرستیده می‌شوند. از جمله همسانی‌های کریشنا با رستم می‌توان به این موارد اشاره کرد: ۱. هر دو، افزون بر زور بازو، به زیبایی و جمال شهره هستند؛ (فردوسی ۱۳۸۶، ۲: ۱۲۳؛ همو ۱۳۸۶، ۵: ۳۱۹؛ بهار ۱۳۷۶: ۱۳۱) ۲. هر دو در نخجیرگاه به دست خویشاوندی جان خود را از دست دادند؛ ۳. کریشنا نیز چون پدر رستم، زال، در کودکی مورد بی‌مهری قرار گرفت و از خانه طرد شد؛ و ۴. هر دو تن به جهت زور بازو غلبه‌ناپذیر هستند. (دارا ۱۳۹۱: ۱۰۶-۱۰۷) مهرداد بهار بر این باور بود که رستم در *شاهنامه* مقداری از «درون‌مایه‌های اسطوره‌ای رایج در افغانستان و درهٔ سند» را به خود جذب کرده و این‌چنین، به پهلوانانی چون کریشنا و راما شباهت یافته است. (بهار ۱۳۹۳: ۴۴۱-۴۴۲)

همسانی‌های رستم با راما

نخست‌بار، ماریان موله در مقالهٔ «دو یادداشت دربارهٔ *راماینه*» به شباهت داستان رستم و راما اشاره کرد. در آغاز حماسهٔ *راماینه* آمده است که هنگامی که راما جوان و نوآیین بود، روزی عابدی نزد پدرش (شاه *Daśaratha*) رفت، بدو شکایت کرد که دیوان به آزارش برخاسته، مانع پارسایی و نیایش او شده‌اند. عابد از پدر راما خواست که پسرش را به مدت ده شبانه‌روز نزد او دارد تا دیوان را بیورزند. پدر راما ابتدا جوان‌بودن پور خود را بهانه قرار داده، اظهار نگرانی کرد، اما عابد به او گفت که «زین‌افزارِ ورجاوندِ گرشاسب»^۲ را که اکنون در اختیار اوست، به راما خواهد سپرد تا در نبرد با دیوان سربلند باشد. (به نقل از سرکاراتی ۱۳۷۸: ۱۲۲-۱۲۳) در *شاهنامه* نیز «رستم جوان»، گرز نیای خود را به دوش کشیده، پیل سپید را می‌اوژند و

1. Vishnu

2. Kr̥ṣāṣva

سپندکوه را می‌گشاید. به باور ژرژ دومزیل، این دو افسانه، با وجود ناهمداستانی‌هایی چند، «در اصل ماجرا یکسانند» و احتمالاً از اسطوره آریایی کهنی نشئت می‌گیرند که «با آیین خاص تشرّف پهلوان نوبرنا به آداب و مراسم زیناوندی و سلحشوری در ارتباط بوده است.» (سرکاراتی ۱۳۷۸: ۱۲۳)

رویکرد تاریخ‌نگرانه

شاهنامه حماسه‌ای است تاریخی که درون‌مایه آن تاریخ ایران است و تا زمان فردوسی، از لفظ «شاهنامه»، تاریخ ایران از آغاز تا حمله عرب به ایران را اراده می‌کرده‌اند. (متینی ۱۳۶۹: ۷۵۰) پیش از این گفتیم که پژوهشگران تاریخ‌نگر، شناخت زندگی و سرگذشت رستم را موقوف به «تعیین تاریخی تقریبی برای روزگار او» می‌دانند. (کویاجی ۱۹۳۶: ۲۱۶) باوجود این، تاریخی‌انگاشتن شخصیت رستم - در وهله نخست - مستلزم پاسخ‌گویی به این سؤال است که همتایان تاریخی او کیان‌اند و کدامین اعمال همسان ایشان را به یکدیگر شبیه ساخته است.

از میان شهریاران، فرماندهان و پهلوانان تاریخی (خواه ایرانی، خواه آنیرانی)، مشخصاً سه تن با پور دستان همسانی‌هایی دارند: ۱. هارپاگس (سده ششم پ.م.)؛ ۲. سورنای حرّان (سده یکم پ.م.)؛ و ۳. گندرفر (سده نخست میلادی).

نخستین همتای رستم در میدان تاریخ، هارپاگس مادی^۱ است، «مخلص‌ترین و مورد اعتمادترین» ندیم آستواگس (۵۸۵-۵۵۰ پ.م.) که - به گزارش هرودوتوس - در اواسط سده ششم پیش از میلاد با کوروش هخامنشی (۵۵۰-۵۳۰ پ.م.) همراه گشت و با شورش بر ولی‌نعمت پیشین خود، به فرمانروایی او پایان داد. (هرودوتوس، کتاب اول تواریخ، بندهای ۱۰۸-۱۳۰)^۲

ابوالعلاء سودآور (۱۳۹۶ش) در پژوهش اخیر خود با نام «بازسازی تاریخ ایران باستان از لابه‌لای اوستا و فهلویات»، دیگر بار به مسئله همسان‌پنداری کوروش و کیخسرو توجه نشان داده است. سودآور باورمند است که حضور پررنگ رستم در

سپاه کیخسرو، یادآور نقش هارپاگس در لشکرکشی‌های کوروش علیه ماد و لودیا است. به گفته او، «جا دارد مقایسه دقیق‌تری از شخصیت این دو [هارپاگس و رستم] به عمل آید تا معلوم شود رستمی که همچون هارپاگس تاج‌بخش است، سگزی است یا مادی و شاید هم هر دو.» (سودآور ۱۳۹۶: ۱۸۳-۱۸۴) با تدقیق در روایت هروڈتوس و فردوسی، می‌توان گفت که ۱. تاج‌بخش بودن؛ ۲. ناخرسندبودن از اعمال سفیهانه ولی نعمت [پیشین] خود (کی کاووس و آستواگس)؛ ۳. از دست دادن پسر؛ ۴. گرفتن منشور حکومت از سوی شاهنشاه وقت؛ و ۵. امارت بر اقلیمی دورافتاده (سیستان و لوکیا^۱) از جمله شباهت‌های درخور توجه میان رستم و هارپاگس است.

گذشته از هارپاگس، سردار نامدار عصر هخامنشی، یکی از اسپهبدان نام‌آشنای عصر اشکانی نیز توان هم‌عنانی با رستم دستان را دارد: سورنا، فاتح نبرد کرهه [= حران، در ترکیه امروزی]، کسی که به گفته زنده‌یاد پرویز رجبی محتملاً «بزرگ‌ترین سردار ایرانی تا آن روزگار» بوده است. (رجبی ۱۳۸۱: ۹۷/۴)

از نظر زمانی، آدرین دیوید هیو بیوار^۲ (۱۹۸۱م.) نخستین کسی بود که به شباهت رستم و سورنا پی برد. بیوار پایگاه سورنا در روایات تاریخی را به‌گونه‌ای شگفت‌آور قرینه پایگاه رستم در قلمرو حماسه می‌داند و بر این باور است که «جنگ‌های سورنا، بی‌گمان، از معروف‌ترین نبردهای سراسر دوران اشکانی بوده و ممکن نبوده که به آسانی، تماماً به فراموشی سپرده شود.» (بیوار ۱۹۸۳: ۵۱-۵۰) به باور او، اگر حماسه ملی این توان را داشته که داستان‌های پادشاهی چون گودرز را در خود حفظ و ذخیره دارد، پس به طریق اولی می‌بایست رد پای از سپهبدی بنام چون سورنا نیز در آن به چشم آید.

همان‌طور که فردوسی در شاهنامه رستم را به جان گرمی داشته، پلوتارخوس نیز در زندگانی‌های موازی^۳ خود، جبروت، شکوه، ثروت، منزلت خانوادگی، تاج‌بخشی و پهلوانی‌های سورنا را وصف کرده است. (پلوتارخوس، زندگانی کراسوس

1. Lycia

3. *Parallel Lives*

2. Adrian David Hugh Bivar

۶.۲۱-۱۷) بیوار با مدافّه در روایتِ پلوتارخوس، اشاره می‌کند که مطابقتِ این توصیفِ کهن با اوصافِ رستم در *شاهنامه* [= پیل‌تن، سپهسالار، تاج‌بخش و جهان‌پهلوان]، چنان چشمگیر است که گویی پلوتارخوس و فردوسی هر دو از فردی واحد سخن گفته‌اند. (بیوار ۲۰۰۷: ۲۹)

پس از بیوار، جاودان‌یاد علیرضا شاپور شهبازی به واکاوی سرشتِ تاریخیِ شخصیتِ رستم توجه نشان داد. او افزون بر اشاره به زمینه‌های تاریخیِ شکل‌گیری شخصیتِ رستم، نکاتی را گوشزد کرد که در پژوهشِ بیوار مغفول مانده بود؛ مانند شباهتِ درفشِ اژدهاپیکرِ رستم با اژدهایِ رایتِ سیستانیان. (شهبازی ۱۹۹۳: ۱۵۹-۱۵۸)

آلیشن^۲ نیز در مقاله‌ای عالمانه با عنوان «درباره لقب تاج‌بخش»، فرضیه یگانگی رستم و سورنا را جالب توجه یافته است. به باور او، رستم در وهله نخست حجمی اساطیری بوده و با گذشتِ زمان، از اشخاصِ تاریخیِ معین، ویژگی‌هایی به شخصیتِ او افزوده شده است. (۱۳۷۳: ۱۳۹) البته آلیشن سعی نمی‌کند تا در آیینۀ وجودی رستم تنها انعکاسِ سورنای حرّان را ببیند؛ زیرا به زعم او، از آنجاکه رستم -در عصرِ پهلوان‌پرورِ اشکانی- «کهن‌الگوی بزرگِ پهلوانی» به‌شمار می‌رفته، شخصیتِ تاریخیِ سورنا در وجود او استحاله یافته و ویژگی‌های مثبت خود را به او داده است. به بیان دیگر، می‌توان گفت که «تاریخ پارت‌ها رستم را خلق نکرد، [بلکه] جان تازه‌ای به او [بخشید]». (همان: ۱۵۱) افزون بر این، آلیشن با بررسی لقب «تاج‌بخش» اشاره می‌کند که این لقب، خاصّ سورنا بوده و انتقال این لقب به رستم در نتیجه درهم‌آمیختگی شخصیتِ سورنا با او بوده است. بنابراین، اگرچه «نامِ شخصِ سورنا [در حماسه ملی] باقی نمانده، ولی لقب تاج‌بخش او باقی مانده و به‌عنوان لقبِ شخصی برای رستم [به کار رفته است]». (همان: ۱۵۰)

باری، با توجه به *شاهنامه* می‌دانیم که رستم -افزون بر تاج‌بخش بودن- تاجور نیز بوده و بر سیستان امارت داشته است. پس عجیب نخواهد بود که نزدِ حُکّام و شهریارانِ باستانی به جست‌وجوی سرشتِ بنیادین او برآییم.

1. Plut. *Crassus* 21.6.

2. L. P. Alishan

سومین همتای تاریخی رستم «گندُفر»^۱ است، بنیان‌گذار سلطنت هندوپارتی و شهریار مقتدر سیستان که در نیمه نخست سده اول پس از میلاد (حدود ۲۰ م)، بر بخش‌هایی از جنوب شرق ایران، کابل و شمال غرب هند حکم می‌راند. گفتیم که مارکوارت در مقاله «درآمدی بر تاریخ و اساطیر ایران» (۱۸۹۵ م)، رستم شاهنامه را باز نمود گرشاسب / اوستا معرفی کرده بود، اما این تنها نیمی از نظریه معروف مارکوارت است. مارکوارت در حقیقت رستم را محصول امتزاج «اسطوره گرشاسب» و «سرگذشت گندُفر» می‌دانست. چهل سال پس از مارکوارت، هرتسفلد نظریه او را جان تازه‌ای بخشید و با استفاده از داده‌های باستان‌شناختی بر اعتبار آن افزود. از نظر هرتسفلد، بعید می‌نمود که شهریار پرآوازه‌ای چون گندُفر - که در متون آنیرانی (چون *انجیل متی*، *اعمال توماس قدیس* و *اسکندرنامه*) به نیکی شهره بوده - در روایات و افسانه‌های ایرانی از خود خاطره‌ای بر جای نگذاشته باشد.

هرتسفلد در مجموع به سه دلیل رستم و گندُفر را یکی می‌دانست: ۱. ایرانی تبار بودن و آنیرانی شمرده شدن؛ ۲. اختلافات دینی میان گندُفر و شهریاران اشکانی معاصرش (بلاش اول و مهرداد سوم) که پشتیبان آیین مغان بودند، یادآور نزاع سیستانیان با حکومت گشتاسپی است؛ و ۳. ارتباط میان بقایای مجموعه «کوه خواجه سیستان» و «نقاشی‌های دیواری آن» با روایات رستم و خاندان او، چنان‌که مردم محلی همچنان آن مکان را «قلعه رستم» می‌خوانند. (گازرانی ۱۳۹۷: ۵۱-۵۲) افزون بر این، نکته دیگری که به زعم هرتسفلد بر وجود اصلی تاریخی برای رستم صحه می‌گذارد، ارتباط او با «کُکِ کُهزاد» [= زاده کوه] است. نام او در سنگ‌نبشته مهرداد دوم (۱۲۳-۸۸ پ.م.) در بیستون به صورت «کوفاساتس»^۲ آمده و گویا از شهرها یا شاهزادگان باج‌گزار دربار مهرداد بوده است. براساس حماسه‌های سیستانی و روایات عامیانه، کُکِ کُهزاد، از دشمنان سهمگین رستم و نیاکان او بوده و همواره از آنان باژ می‌ستانده، تا آنکه رستم به دستگیری «کشوادِ قارن» و «میلادِ قلواد» در «ده‌سالگی / دوازده‌سالگی» به ظلم او پایان داد. (انجوی شیرازی ۱۳۶۹: ۹۷ و

1. Gondophernes (MP.)

2. Kophasatēs

(۱۰۷) همچنین، از لحاظ ریشه‌شناختی، نام گُندُفَر به معنای «یابنده فرّه» است؛ نامی که دست‌کم با شخصیت فرّه‌مند رستم (و خویشکاری او که از قضا پاسداری از فرّ کیان است) در ارتباط است.^(۷)

در مقام نتیجه می‌توان گفت که دو عامل بنیادین، فرضیه «تاریخی‌بودگی شخصیت رستم» را قوت می‌بخشد: ۱. «شبهت ایران شاهنامه به ایران عصر اشکانی» (انوری: ۱۳۸۹: ۳۶-۳۹)؛ و ۲. «مُجالستِ رستم شاهنامه با پهلوانان پارتی». (گازرانی: ۱۳۹۷: ۵۶-۵۷) بی‌گمان هم از این رو بوده که قاطبه پژوهشگران و تاریخ‌نگاران ایران باستان، بالصراحه (یا به‌طور ضمنی) رستم را یکی از «رجال سیاسی یا فرماندهان» عصر اشکانی معرفی نموده‌اند. (شهبازی: ۱۹۹۳: ۱۵۸-۱۵۹؛ پورشریعتی: ۲۰۰۸: ۴۶۲)

نتیجه

هدف اصلی این پژوهش، نظرافکندن به خاستگاه‌های [احتمالی] «اساطیری-تاریخی-حماسی» رستم و بررسی خصیصه‌های همسان و بعضاً یکسان او با هم‌تایان ایرانی و غیرایرانی‌اش در اقلیم اسطوره، تاریخ و حماسه بود و با تتبع در پژوهش‌های پیشین، خصیصه‌های مشابه میان رستم و هم‌تایانش به‌صورت تطبیقی-تحلیلی مورد مذاقه قرار گرفت. از بررسی شواهد، چنین برمی‌آید که اگر حق با «اسطوره‌گرایان» باشد و رستم، از اصلی اساطیری وارد دنیای پرفند و فعل حماسه شده باشد، به احتمال بسیار باید از «ایندره هندی» نشان خاستگاه او را بازجست. حال اگر اصل را بر تاریخی‌بودگی شخصیت رستم بگذاریم، -کیفیتاً و کمیتاً- «سورنای حرّان» شبیه‌ترین سپهسالار ایرانی به رستم شاهنامه خواهد بود. درنهایت، اگر با رویکردی «حماسه‌محور» به خاستگاه رستم نظر افکنیم، متوجه می‌شویم که روایات «بهیشمه» در مه‌بهاراته، بیشترین شبهت را به داستان پورِ دستان در شاهنامه دارد. به‌زعم نگارندگان، عجولانه به نظر می‌رسد که بخواهیم از میان

همتایان رستم - با سرشتِ گونه‌گون‌شان - تنها یک تن را به‌عنوان آبشخور هویتی او معرفی نماییم؛ چه اسطوره و تاریخ همواره در یکدیگر تنیده می‌شوند و از مواهب یکدیگر بهره‌مند. بدین اعتبار، بیراه نیست اگر بگوییم که شخصیت رستم، در درازنای تاریخ، از تلفیقِ شخصیت‌هایِ تاریخی، اساطیری و حماسی متعددی پدید آمده است.

پی‌نوشت

(۱) این نظریه البته مخالفِ ایران‌شناسانی نظیر کریستن‌سن و سرکاراتی را در پی داشته است. (برای توضیحات بیشتر، ر.ک. کریستن‌سن ۱۳۹۳: ۱۹۵-۱۹۷؛ سرکاراتی ۱۳۷۸: ۴۳)

(۲) در این خصوص، روایت هرودوتوس در کتاب چهارم *تواریخ* را از نظر بگذرانید. (Hdt. 4.8-10)

(۳) ایندِرَه مرتکب سه بزه می‌شود که عبارت‌اند از «برهمن‌کشی»، «پیمان‌شکنی» و «شهوَت». (دومزیل ۱۳۸۳: ۱۰۶-۱۰۷، ۱۱۱، ۱۱۵) رستم نیز به گواه کارنامه‌اش به سهوهای متعددی چون «امان ندادن به سرخه، پور افراسیاب»، «پروردن بهمن»، «کشتن سودابه» و «از بیخ کندن دو گوش دشتبان» گرفتار آمد.

(۴) چنان‌که در *ودها* آمده، ایندِرَه را «دست‌طلا» (*hīranyabāhu*) خوانده‌اند. (وست ۲۰۰۷: ۱۵۳؛ اسماعیل‌پور مطلق ۱۳۸۷: ۸۳) در ادبیات عامیانه ایران نیز آمده که رستم همواره «به‌ترنجی زرین» (که گویا عطردانی گلاب‌اندود بوده) را به دست داشته است. (ر.ک. انجوی شیرازی ۱۳۶۹: ۲۵؛ آیدنلو ۱۳۸۸: ۲۱۰-۲۱۳)

(۵) برای توضیحات بیشتر درباره کهن‌الگوبودگی «ایندِرَه» و «مهرایزد» برای پهلوانان ایرانی، ر.ک. بهار ۱۳۹۳: ۳۰-۳۹.

(۶) برای نمونه، ر.ک. خطیبی ۱۳۷۶: ۱۵۵-۱۶۲؛ حمیدیان ۱۳۸۳: ۲۳۸-۲۳۹.

(۷) برای آشنایی با نقدهایی که به نظریه هرتسفلد وارد است، به‌ویژه ر.ک. سرکاراتی ۱۳۷۸:

کتابنامه

- آیدنلو، سجاد. ۱۳۸۸. *از اسطوره تا حماسه: هفت گفتار در شاهنامه پژوهی*. چ ۱. تهران: سخن.
- اردستانی رستمی، حمیدرضا. ۱۳۹۷. «تیشتر اوستا، رستم شاهنامه»، *دیپیم هفتاد؛ مهرنامه استاد دکتر محمدجعفر یاحقی*، به خواستاری و اشراف محمود فتوحی، سلمان ساکت و ارشاد سرابی، تهران: سخن، صص ۵۵-۷۹.
- اسلامی ندوشن، محمدعلی. ۱۳۷۸. *ایران و یونان در بستر باستان*. چ ۱. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- اسماعیل پورمطلق، ابوالقاسم. ۱۳۸۷. *اسطوره، بیان نمادین*. چ ۲. تهران: سروش.
- _____ . ۱۳۹۰. *زیر آسمانه‌های نور*. چ ۱. تهران: قطره.
- _____ . ۱۳۹۸. *اسطوره، ادبیات و هنر*. چ ۱. تهران: چشمه.
- آیسن، لئوپارد. ۱۳۷۳. «درباره لقب تاج‌بخش»، ترجمه محمود حسن‌آبادی. *سیمرغ*، س ۱. ش ۱، صص ۱۳۵-۱۶۰.
- انجوی شیرازی، سیدابوالقاسم. ۱۳۶۹. *فردوسی‌نامه*، چ ۲ (مردم و شاهنامه). تهران: علمی.
- انوری، حسن. ۱۳۸۹. «ایران در شاهنامه»، بخارا، س ۱۳. ش ۲، پی‌درپی ۷۷-۷۸، صص ۳۲-۴۲.
- بهار، مهرداد. ۱۳۷۶. *جستاری چند در فرهنگ ایران*. چ ۳. تهران: انتشارات فکر روز.
- _____ . ۱۳۹۳. *از اسطوره تا تاریخ*. گردآورنده و ویراستار: ابوالقاسم اسماعیل پور مطلق. چ ۸. تهران: چشمه.
- حمیدیان، سعید. ۱۳۸۳. *درآمدی بر اندیشه و هنر فردوسی*. تهران: ناهید.
- خالقی مطلق، جلال. ۱۳۸۸. «رستم»، *دانشنامه زبان و ادب فارسی*، چ ۳. به سرپرستی اسماعیل سعادت، تهران: فرهنگستان زبان و ادب فارسی، صص ۳۳۱-۳۴۲.
- خطیبی، ابوالفضل. ۱۳۷۶. «روایتی دیگر از داستان رستم و اسفندیار»، *نامه فرهنگستان*، س ۳. ش ۲، صص ۱۵۵-۱۶۲.
- دارا، مریم. ۱۳۹۱. رستم. تهران: دفتر پژوهش‌های فرهنگی.
- دومزیل، ژرژ. ۱۳۸۳. *سرنوشت جنگجو*. ترجمه مهدی باقی و شیرین دخت دقیقیان. تهران: قصه.
- رجبی، پرویز. ۱۳۸۱. *هزاره‌های گمشده*. چ ۴: اشکانیان (پارت‌ها). تهران: توس.
- رضایی‌راد، محمد. ۱۳۷۰. *مبانی اندیشه سیاسی در خرد مزدایی*. تهران: طرح نو.
- سرآمی، قدمعلی. ۱۳۹۲. *از رنگ گل تا رنج خار: شکل‌شناسی داستان‌های شاهنامه*. چ ۶. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

س ۱۷ - ش ۶۴ - پاییز ۱۴۰۰ - کالبدشناسی رستم در جهان پیشاشاهنامه‌ای / ۲۸۷

- سرکاراتی، بهمن. ۱۳۷۸. *سایه‌های شکار شده: گزیده مقالات فارسی*. چ ۱. تهران: قطره.
- سودآور، ابوالعلاء. ۱۳۹۶. «بازسازی تاریخ ایران باستان از لابه‌لای اوستا و فهلیویات»، *ایران‌نامه*، س ۲. ش ۲، صص ۱۴۰-۲۰۰.
- شمیسا، سیروس. ۱۳۷۶. *طرح اصلی داستان رستم و اسفندیار: همراه با مباحثی در آیین مهر*. تهران: میترا.
- فردوسی، ابوالقاسم. ۱۳۸۶. *شاهنامه*. به‌کوشش جلال خالقی مطلق. تهران: مرکز دایرةالمعارف بزرگ اسلامی.
- کریستن‌سن، آرتور امانوئل. ۱۳۹۳. *کیانیان*. ترجمه ذبیح‌الله صفا. چ ۸. تهران: شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.
- کزازی، میرجلال‌الدین. ۱۳۸۸. *مازهای راز: جستارهایی در شاهنامه*. چ ۳. تهران: نشر مرکز.
- گازرانی، ساقی. ۱۳۹۷. *روایت‌های خاندان رستم و تاریخ‌نگاری ایرانی*. ترجمه سیما سلطانی. چ ۱. تهران: مرکز.
- متینی، جلال. ۱۳۶۹. «در معنی شاهنامه»، *ایران‌شناسی*، س ۲. ش ۸، صص ۷۴۲-۷۵۴.
- مختاریان، بهار. ۱۳۹۲. *درآمدی بر ساختار اسطوره‌ای شاهنامه*. چ ۲. تهران: نشر آگه.
- مسکوب، شاهرخ. ۱۳۴۲. *مقدمه‌ای بر رستم و اسفندیار*. تهران: مؤسسه چاپ و انتشارات امیرکبیر.
- مقدّس، امیرحسین. ۱۳۹۸. «سیمای رستم در ادبیات عامیانه ایران»، *هفتمین همایش ملی متن‌پژوهی ادبی*، صص ۵۱۵-۵۲۸.
- نصراصفهانی، محمدرضا و علی صادقی. ۱۳۹۱. «دگردیسی ایندرا به رستم»، *فصلنامه ادبیات عرفانی و اسطوره‌شناختی*، س ۸. ش ۲۸، صص ۲۴۸-۲۶۸.
- نظری‌فارسانی، محسن. ۱۳۹۸. «رستم، سرباز مهر»، *زبان‌شناخت*، س ۱۰. ش ۲، صص ۱۹۵-۲۱۳.
- یارشاطر، احسان. ۱۳۶۳. «چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکر نیست؟»، *ایران‌نامه*، ش ۱۰، صص ۱۹۱-۲۱۳.
- یشت‌ها، ۱۳۹۴. گزارش ابراهیم پورداود. ویراست نو از فرید مرادی. تهران: مؤسسه انتشارات نگاه.

English Sources

Bivar, A.D.H. 1981. "Gondophares and the Shāhnāma", in *Iranica Antiqua* 16. Pp. 141-150.

_____. 1983. "The Political History of Iran under the Arsacids", in E. Yarshater (ed.). *CHIr*. Vol. 3(1), The Seleucid, Parthian and Sasanian Periods. Pp. 21-99.

_____. 2007. "Gondophares and the Indo-Parthians", in Vesta S. Curtis and Sarah Stewart (eds.). *The Idea of Iran*. Vol. 2, The Age of the Parthians. London: I. B. Tauris, Pp. 26–36.

Coyajee, J.C. 1936. *Cults and Legends of Ancient Iran and China*. Bombay: Jehangir B. Karani's Sons.

Daniélou, A. 1991. *The Myths and Gods of India: the Classic Work on Hindu Polytheism*. Rochester and Vermont: Inner Traditions International.

Davidson, O.M. 1994. *Poet and Hero in the Persian Book of Kings*. Ithaca and London: Cornell University Press.

Frye, R. N. 1983. *The History of Ancient Iran*. München: Beck.

Herodotus. 1898. *Histories of Herodotus*. Tr. by H. Cary. London: George Bell & Sons Ltd.

Herzfeld, E. 1935. *Archaeological History of Iran*. London: Pub. for the British Academy by H. Milford, Oxford University Press.

Marquart, J. 1895. "Beiträge zur Geschichte und Sage von Erān", in *ZDMG* 49. Pp. 628–672.

Moses Khorenatsi. 1978. *History of the Armenians*. Tr. by Robert W. Thomson. Cambridge, Mass, and London: Harvard University Press.

Nöldeke, T. 1930. *The Iranian National Epic*. Tr. by L. Bogdanov. Bombay: K B. Kama Oriental Institute.

Plutarch. 1916. *Lives*, vol. III: Pericles and Fabius Maximus, Nicias and Crassus. Tr. by B. Perrin. London: William Heinemann LTD.

Pourshariati, P. 2008. *Decline and Fall of the Sasanian Empire*. New York: I. B. Tauris & Co Ltd.

Shahbazi, A.Sh. 1993. "The Parthian Origins of the House of Rustam", in *Bulletin of the Asia Institute* 7. Pp. 155-163.

Skjærvø, O.P. 1998. "Eastern Iranian Epic Traditions II - Rostam and Bhīṣma", in *Acta Orientalia Academiae Scientiarum Hungaricae*, 51(1/2). Pp. 159-170.

West, M.L. 2007. *Indo-European Poetry and Myth*. Oxford: Oxford University Press.

Wikander, S. 1950. "Sur le fond commun Indo-Iranien des épopées de la Perse et de l'Inde", *La Nouvelle Clío*, vol. VII, Pp. 310-329.

References

- Aydenlu, Sajjad. (2009/1388SH). *Az Ostūre tā Hamāse*. 1st ed. Tehran: Soxan.
- Alishan, Leopard. (1994/1373SH). “Darbāre-ye Laqab-e Tāj-Baxš”. Tr. by Mahmoud Hasan-Abadi. *Simorq*. Year 1. No. 1. Pp. 135-160.
- Anvari, Hasan. (2010/1389SH). “Īrān dar Šāhnāme”. *Boxārā*. Year 13. No. 2. Pp. 32-42.
- Ardestani-ye Rostami, Hamidreza. (2018/1397SH). “Tīštar-e Avestā, Rostam-e Šāhnāme”. *Deyhim-e Haftād*. Tehran: Soxan. Pp. 55-79.
- Bahar, Mehrdad. (1997/1376SH). *Jostārī Čand dar Farhang-e Īrān*. 3rd ed. Tehran: Fekr-e Rūz.
- _____. (2014/1393SH). *Az Ostūre tā Tārix*. Ed. by Abolqasem Esmailpour. 8th ed. Tehran: Cheshmeh.
- Christensen, Arthur Emanuel. (2014/1393SH). *Kiāniān*. Tr. by Zabihollah Safa. 8th ed. Tehran: Šerkat-e Enteshārāt-e Elmī va Farhangī.
- Dara, Maryam. (2012/1391SH). *Rostam*. Tehran: Daftar-e Pažūhešhā-ye Farhangī.
- Dumézil, Georges. (2004/1383SH). *Sarnevēšt-e Jangjū*. Tr. by Mehdi Baqi va Shirindoxst Daqiqian. Tehran: Qesse.
- Enjavi-ye Shirazi, Abolqasem. (1990/1369SH). *Ferdowsī-Nāme*. 2nd Vol. Tehran: Elmi.
- Eslami-ye Nodooshan, Mohammad Ali. (1999/1378SH). *Īrān o Yunān dar Bestar-e Bāstān*. 1st ed. Tehran: Šerkat-e Sahāmi-ye Enteshār.
- Esmailpour, Abolqasem. (2008/1387SH). *Ostūre, Bayān-e Namādin*. 2nd ed. Tehran: Soroush.
- _____. (2011/1390SH). *Zīr-e Āsemānehā-ye Nūr*. 1st ed. Tehran: Qatre.
- _____. (2019/1398aSH). *Ostūre, Adabiyāt va Honar*. 1st ed. Tehran: Cheshmeh.
- Ferdowsi, Abolqasem. (2007/1386SH). *Šāhnāme*. With the Effort, Edition and Explanation by Jalal Khaleqi-Motlaq. Tehran: Center for the Great Islamic Encyclopedia.
- Gazerani, Saqi. (2018/1397SH). *Ravāyathā-ye Xāndān-e Rostam va Tārixnegārī-ye Īrānī*. Tr. by Sima Soltani. 1st ed. Tehran: Markaz.
- Hamidian, Saeid. (2004/1383SH). *Darāmadī bar Andīše va Honar-e Ferdowsī*. Tehran: Nahid.
- Kazzazi, Mir Jalaeddin. (2009/1388SH). *Māzhā-ye Rāz*. 3rd ed. Tehran: Markaz.
- Matini, Jalal. (1990/1369SH). “Dar Ma’nī-ye Šāhnāme”. *Īrānšenāsī*. Year 2. No. 8. Pp. 742-754.
- Meskoob, Shahrokh. (1963/1342SH). *Moqadame-ī bar Rostam o Esfandiyār*. Tehran: Amirkabir.

- Moqaddas, A.H. (2019/1398SH). “Sīmāy-e Rostam dar Adabīyāt-e Āmīyāne-ye Īrān”. *Haftomin Hamāyeš-e Mellī-ye Matn-Pazūhī-ye Adabī*. Pp. 515-528.
- Mokhtarian, Bahar. (2013/1392SH). *Darāmadī bar Sāxtār-e Ostūrei-ye Šāhnāme*. 2nd ed. Tehran: Agah.
- Nasr-e Esfahani, Mohammad Reza & Ali Sadeqi. (2012/1391SH). “Degardīsī-ye Indra be Rostam”. *Quarterly Journal of Mytho-Mystic Literature*. Year 8. No. 28. Pp. 248-268.
- Nazari-Faresani, Mohsen. (2019/1398SH). “Rostam, Sarbāz-e Mehr”. *Zabān-Šenāxt*. Year 10. No. 2. Pp. 195-213.
- Rajabi, Parviz. (2002/1381SH). *Hezārehā-ye Gomšode*. 4th Vol. (Aškāniān). Tehran: Toos.
- Rezaei-Rad, Mohammad. (1991/1370SH). *Mabānī-ye Andīše-ye Sīyāsī dar Xerad-e Mazdāeī*. Tehran: Tarh-e Nou.
- Sarkarati, Bahman. (1999/1378SH). *Sāyehā-ye Šekāršode*. 1st ed. Tehran: Qatre.
- Sarrami, Qadam-Ali. (2013/1392SH). *Az Rang-e Gol tā Ranj-e Xār: Šekl-šenāsī-ye Dāstānhā-ye Šāhnāme*. 6th ed. Tehran: Šerkat-e Enteshārāt-e Elmī va Farhangī.
- Soodavar, Abolala’. (2017/1396SH). “Bāzsāzī-ye Tārīx-e Īrān az Lā-be-Lā-ye Avestā va Fahlavīyāt”. *Īrān-Nāmag*. Year 2. No. 2. Pp. 140-200.
- Shamisa, Sirous. (1997/1376SH). *Tarh-e Aslī-ye Dāstān-e Rostam o Esfandiyār*. Tehran: Mitra.
- Khaleghi-Motlaq, Jalal. (2009/1388SH). “Rostam”. *Dāneš-nāmē-ye Zabān va Adab-e Fārsī*. 3rd Vol. With the Effort of Esmail Sa’adat. Tehran: Farhangestān-e Zabān va Adabiyāt-e Fārsī.
- Khatibī, Abolfazl. (1997/1376SH). “Ravāyat-ī Dīgar az Dāstān-e Rostam o Esfandiyār”. *Nāme-ye Farhangestān*. Year 3. No. 2. Pp. 155-162.
- Yarshater, Ehsan. (1984/1363SH). “Čerā dar Šāhnāme az Pādešāhān-e Mād va Haxāmanešī Zekri Nist”. *Īrān-Nāme*. No. 10. Pp. 191-213.
- Yašthā*. (2015/1394SH). With the Effort, Edition and Explanation by Ebrahim Pourdavoud. Edited by Farid Morādi. Tehran: Negāh.